

شرحی بر نقد

پاسخی به مقاله «مروری بر کتاب نگرشی بر گلیم باف‌ها در استان چهارمحال و بختیاری»

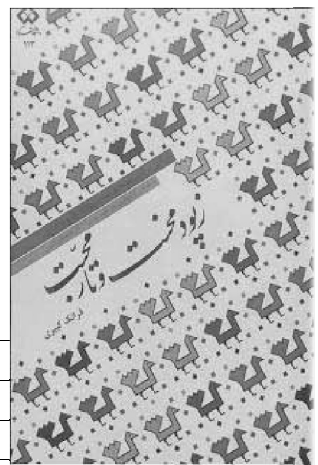
● فرانک کبیری

عضو هیئت علمی گروه صنایع دستی دانشکده هنر دانشگاه شهرکرد kabiri.faranak@sku.ac.ir

اشاره

نقد علمی، هدفی جز بالندگی و شکوفایی در سایه اخلاق، ندارد. اما گهگاه مشاهده می‌شود این بستر، محملی برای دستیابی به مقاصد دیگر می‌گردد. لذا در پاسخ به درج نقد کتاب با عنوان «مروری بر کتاب نگرشی بر گلیم باف‌ها در استان چهارمحال و بختیاری» از دکتر افسانه قانی در فصلنامه نقد کتاب هنر (زمستان ۱۳۹۵: ۱۰۳-۱۱۴)، ضمن تشکر بابت توجه به کتاب مذکور، متأسفانه در مواردی مشاهده می‌شود اطلاعات نادرست و گهگاه بی‌پایه و اساسی در قالب مطلب نقد کارشناسانه، به خواننده ارائه شده است. به نظر می‌رسد برخی نویسندگان و همکاران اهل قلم به مبانی و اصول ذکر شده در دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی وزارت محترم علوم، تحقیقات و فناوری که با هدف «ارج نهادن به اصول اخلاق علمی و پایبندی به آن در جامعه» تدوین و ابلاغ شده است، توجه لازم را ننموده‌اند و این مورد می‌تواند مشکلات متعددی را به وجود آورد. لذا با توجه به ماده ۲۳ قانون مطبوعات، جهت روشننگری و تنویر افکار عمومی، پاسخ پدیدآور کتاب ز بود محنت و تار محبت (نگرشی بر گلیم باف‌های استان چهارمحال و بختیاری ارائه می‌گردد.

سزاوار است مجلاتی که به صورت تخصصی به نقد می‌پردازند، در انتخاب منتقد دقت نموده و نقد نگارش شده را بررسی کرده و مطابقت آن را با واقعیت مورد توجه قرار دهند، سپس اقدام به چاپ مطلب نمایند. همچنین اگر منتقد، در انتقادات مباحث هنری، علمی و فنی، از جنبه شخصی دادن به نقد پرهیز کند، به خداوند خویش و کار خود ایمان داشته باشد، در صدد جوسازی و تخریب دیگری نباشد، به مخاطب احترام بگذارد و دلایل مستند خود را ارائه



■ کبری، فرانک (۱۳۹۴). ز بود محنت و تار محبت؛
نگرشی بر گلیم باف‌ها در استان چهارمحال و بختیاری.
شهر کرد: دانشگاه شهر کرد.

دهد؛ هم کرامت انسانی خود و دیگران را حفظ خواهد کرد و هم موجبات رشد و شکوفایی اندیشه در جامعه را فراهم خواهد نمود.

با توجه به اینکه هدف از نگارش سطور حاضر، ارائه توضیحاتی برای روشننگری درباره نقد مندرج در فصلنامه بوده و نگارنده با محدودیت حجم مقاله روبروست؛ بدون مقدمه اقدام به ارائه مطالب می‌نماید.

- نوشته انتقادی مندرج در فصلنامه مذکور با چکیده‌ای آغاز شده که متن آن، از ابتدا تا خط ۹ بدون هیچ ارجاعی از ابتدای پیشگفتار کتاب ز بود محنت و تار محبت که در صفحه «ز» همان کتاب چاپ شده، عیناً کپی‌برداری شده است که بر اساس بخش‌هایی از ماده ۳۳ بند و دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی بخش سرقت علمی، تخلف پژوهشی می‌باشد.

مطلب دیگر که در پایان چکیده نوشته شده، به شرح زیر می‌باشد: «در کتاب... به طور جزئی به گلیم بافی استان چهارمحال و بختیاری پرداخته شده است»؛ که وجود حدود یکصد صفحه از کتاب ۱۱۷ صفحه‌ای به مبحث فوق و البته مطالب نویسنده نقد در بخش ۲ محتوای کتاب، گویای خلاف واقع بودن ادعای مذکور است.

- در مقدمه مقاله، به جز جمله اول (خرده فرهنگ‌ها زمینه ساز تشکیل فرهنگ‌های ملی هستند) که با اعمال تغییراتی، از خط دوم پاراگراف چهارم کتاب کپی شده، مابقی مطلب - به جز حذف یک جمله معترضه - دوباره عیناً از انتهای خط دوم پاراگراف چهارم تا اواسط خط سوم پاراگراف پنجم از کتاب مذکور بدون ذکر منبع بازنویسی شده است. سپس عبارت «بدین جهت» توسط نویسنده مطلب نوشته شده و دوباره ادامه مطلب عیناً کپی‌برداری کل

پاراگراف سوم پیشگفتار کتاب است که به نظر می‌رسد مصادیق تخلف ذکر شده در مورد بالا در این بند نیز صدق می‌کند. سپس مقدمه، با عبارت «از این روی کتاب حاضر... سعی در به ثمر رساندن همین هدف داشته است که با افت‌هایی نیز همراه است» به پایان رسیده؛ لذا این پرسش مطرح می‌شود که آیا کتابی که به زعم نویسندگان نقد با افت‌هایی همراه است، می‌تواند منبعی برای نگارش چکیده و مقدمه که از ارکان اصلی یک مقاله یا نقد هستند، باشد؟

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۲۴۵

- در بخش دوم «محتوای کتاب: خلاصه مباحث فصل‌ها» در نقد مذکور، عدم تطابق با مطالب موجود در کتاب به چشم می‌خورد مانند: قسمت مربوط به زبان، اشیاء و استفاده از اصطلاح «دست‌بافته‌های گلیمی» به جای «گلیم باف‌ها».

- در صفحه ۱۰۶ جلوی واژه «ملیتی»^۱ پرانتزی باز شده و این موارد ذکر شده‌اند: «بختیاری، شاهسون، قشقایی، کرد و افشار»؛ که موارد مذکور قومیت^۲ هستند نه ملیت. «ملیت» باز نمود هویت ملی افراد یک کشور و کلیتی است از قومیت‌های زیر مجموعه خود و کلیه افراد یک کشور. از این رو قومیت‌های گوناگون، تشکیل یک ملت با ملیتی خاص را می‌دهند.

- در صفحه ۱۰۷ این عبارت درج شده «آنچه مطالعه و دیده شد، جمع‌آوری (نه تدوین) برخی اطلاعات پیرامون دست‌بافته‌های گلیمی با طرح‌ها و نقوششان بود».

بر اساس دستورالعمل مصوب هیئت ممیزه دانشگاه شهرکرد که ناشر کتاب نیز می‌باشد، گردآوری یا جمع‌آوری و تدوین، در یک رده قرار می‌گیرند و تشخیص اینکه یک کتاب؛ تألیف، تصنیف یا گردآوری و تدوین باشد؛ بر اساس نظر داوران و شورای پژوهشی دانشگاه است و تصمیم‌گیری در این زمینه در اختیار صاحب اثر نیست.

- در همان صفحه از نوشته مذکور چنین استنباط می‌شود که به کارگیری نقشی از قوم قشقایی برای طرح جلد کتاب، از نظر نگارنده مطلب، کار مناسبی نبوده است.

استان چهارمحال و بختیاری سرزمین افرادی با قومیت‌های مختلف از جمله عشایر قشقایی است که عمدتاً در شهرستان بروجن ساکن هستند و با توجه به اینکه در عنوان کتاب «نگرشی بر گلیم‌باف‌های استان چهارمحال و بختیاری» قید شده، استفاده از نقوش دست‌بافته‌های این قوم که بخشی از ساکنان این استان را تشکیل می‌دهند؛ نه تنها هیچ ایرادی ندارد، بلکه نقطه قوت این اثر می‌باشد. چرا که توجه به کلیه افراد ساکن در این استان و به قول نگارنده نقد، موارد «استثناء» را نشان می‌دهد و موید این مطلب است که

بنا به نوشته نویسنده محترم، «کاربرد این نگاره در نمونه های معدود گلیم» نیز از دید نویسنده کتاب پنهان نمانده و تلاش شده تا کلیه زوایای پنهان، عیان شود.

- در همان پاراگراف نوشته شده: «نگاره روی جلد که نویسنده... آن را نقش خروس معرفی کرده‌اند، اصالتاً جزو طاووس‌های... قوم قشقایی است؛ مؤید این نکته، مقاله... به قلم نگارنده این سطور... است».

با توجه به انتزاعی بودن نقوش و استیلیزه بودن آنها، کل پرندگان را می‌توان بنا به فرمایش اساتیدی چون: سیروس پرهام و ...، در گروه ماکیان‌ها قرار داد. البته اطلاق نام «خروس» از سوی بافندگان بر نقش‌مایه مذکور، با توجه به شباهت ظاهری با پرندۀ نام برده شده منطقی به نظر می‌رسد. همچنین، در صفحه ۸۷ کتاب به طور مجزا نقش‌مایه «طاووس» معرفی شده است. همانگونه که از ظاهر این دو پرندۀ در طبیعت و تجلی آنها در نقوش دست‌بافته‌ها مشاهده می‌گردد، با توجه به انبوه بودن پرهای طاووس، تعداد آنها در نقش‌مایه مذکور، زیاد و با عنایت به کمتر بودن پرها در دم خروس، بازنمایی آنها در نقش‌مایه مذکور، کمتر می‌باشد و این مسئله از دید بافندگان پنهان نمانده است. همچنین چنین نقش‌مایه‌ای (نقش‌مایه خروس به عقیده نگارنده کتاب و طاووس به عقیده نگارنده نقد) در مقاله مذکور وجود ندارد. ضمناً به نظر می‌رسد شایسته‌تر بود نگارنده محترم نقد، برای تأیید مطلب خود، به منابعی به جز مقاله خود ارجاع می‌دادند.

در مورد ترجمه عنوان کتاب، آنچه در پشت جلد درج شده دقیقاً برای حفظ سجع عنوان فارسی در انگلیسی است و هرگز برگردان کلمه به کلمه نیست. زیرا weft of pain با warp of passion کاملاً هم آوا و دارای زیبایی دیداری و شنیداری است.

- در صفحه ۱۰۸ نوشته شده: «از آنجایی که هر پژوهشی به دنبال پاسخگویی به یک سوال یا دغدغه ذهنی است، متأسفانه... این مورد مشهود نبود و مشخص نشد که اطلاعاتی که در این کتاب گردآوری شده‌اند، به چه منظوری مکتوب شده‌اند؟!»

ضمن ابراز تأسف از به کارگیری واژگان و علامات نگارشی خاص توسط نگارنده نقد، به نظر می‌رسد فرمایشات دکتر بهمن نامور مطلق معاون محترم صنایع دستی وقت کشور در جلسه نقد همین کتاب که در مهر ماه ۱۳۹۵ بیان شد، گویای پاسخگویی به بخشی از دغدغه‌هایی است که از دید صاحب‌نظران پنهان نمانده است. ایشان در این زمینه ضمن تأکید بر اینکه نقد باید با گفتمان صورت گیرد تا عدالت رعایت شود، گفتند: در حال حاضر فرصت نقد کتابی که به معرفی ظرفیت‌های یک منطقه پرداخته نیست،

بلکه از باب نوشتن کتاب باید قدردان نویسنده نیز بود. نگاشتن چنین کتابی نیازمند اراده بود و ما نیاز داشتیم که این را بنویسیم. کتاب مذکور شرایط یک کتاب خوب و علمی را داشته و از ساختار و تاریخچه خوبی برخوردار است. اگر این دانش‌های بومی در این جامعه ثبت نشده و فراموش شود، یعنی هویت از دست رفته و برای حفظ هویت نیاز به ثبت آن است.

نکته دیگر اینکه با توجه به فسادپذیری دست‌بافته‌ها، نگارنده به صورت تطبیقی، نقوش موجود در آنها را با نقوش سفالینه‌ها بررسی نموده که تلاشی برای نمایش ظرفیت، اصالت و تاریخ گلیم بافی در استان چهارمحال و بختیاری بوده است. ضمن اینکه در این کتاب، عکس‌هایی برای اولین بار از موزه‌های پاریس و رم ارائه شده که نه تنها در این زمینه مفید می‌باشند؛ بلکه در سایر زمینه‌های هنری و تاریخی مورد استفاده قرار خواهند گرفت و تهیه آنها، کاری مفید در ارائه آثار هنری خارج از کشور که در دسترس محققان نیستند، بوده است. لذا به نظر می‌رسد به دور از انصاف باشد کتابی که با توجه به نبود منابع مکتوب از طریق مستندنگاری بخشی از هنر غنی این سرزمین با انجام سفرهای متعدد برای گردآوری کلمه کلمه از زبان اندک بافندگان که حالا دیگر حتی کمتر توانی برای تولید داشتند و پس از طی مراحل علمی متعدد به چاپ رسیده است را غیر علمی یا سطح پایین جلوه داد. چه بسا اگر چنین کاری توسط پژوهشگر دیگری زودتر از این انجام شده بود، بخش عظیمی از تاریخ و فرهنگ ملی نیز حفظ شده بود.

- در صفحه ۱۰۸ چنین آمده: «کتاب... از روش تحقیق معتبر و شناخته شده‌ای پیروی نمی‌کند.» روند کتاب و اذعان نویسنده نقد در طول مطلب مشخص می‌کند که در کتاب، روش توصیفی - تحلیلی به کار گرفته شده و شیوه‌های جمع آوری مطالب، کتابخانه‌ای و میدانی از طریق مشاهده و مصاحبه می‌باشد که این موارد هم در پیشگفتار و هم در فهرست منابع ذکر شده‌اند. در هر بخش کتاب نیز، با عکس، طراحی و... مطالب، توصیف و سپس در قالب جملات و جداول، تحلیل‌ها ارائه شده‌اند و قطعاً اگر چنین ادعایی موضوعیت داشت، کتاب فوق هرگز تأییدیه‌های لازم را از گروه تخصصی، معاونت پژوهشی دانشکده، داوران محترم، شورای انتشارات و معاونت محترم پژوهشی دانشگاه شهرکرد دریافت نمی‌کرد.

لازم به ذکر است، جدای از سه داور تخصصی منتخب دانشگاه، برای بازخوانی کتاب قبل از چاپ، از استاد علی حصوری و خانم دکتر شیرین صوراسرافیل نیز کمک گرفته شد. همچنین از آنجایی که مهندس سید محمد بهشتی معاونت محترم اسبق میراث فرهنگی کشور و عضو هیئت علمی پژوهشکده میراث فرهنگی و دکتر محمدتقی آشوری دانشیار محترم دانشگاه هنر و سردبیر مجله

علمی پژوهشی گلجام، لطف کرده و پس از مطالعه کتاب اقدام به نگارش مقدمه نمودند، بی‌شک اگر چنین موضوعی مشهود بود حتماً به نگارنده گوشزد می‌کردند.

- در همان صفحه، ذیل قسمت‌های «موقعیت جغرافیایی» و «پیشینه تاریخی» نوشته شده: می‌بایست از منابع دست اولی چون رومن گریشمن استفاده می‌شد.

در بخش «موقعیت جغرافیایی» نام منبع مورد استفاده، «گروه GIS سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان» که آخرین و جدیدترین اطلاعات جغرافیایی در هر استان را ارائه می‌کند، ذکر شده است.

مورد دیگر اینکه زمان حیات رومن گریشمن از ۱۲۷۳ ه.ش تا ۱۳۵۷^۲ بوده و منطقه مذکور در سال ۱۳۵۲ از فرمانداری کل به استان چهارمحال و بختیاری تبدیل می‌گردد، یعنی زمانی که ۵ سال پس از آن رومن گریشمن به دیار باقی می‌شتابد. لذا استفاده از مطالب ایشان برای بخش موقعیت جغرافیایی، محلی از اعراب ندارد. در کتاب مذکور، آخرین تغییرات مانند ارتقاء بخش کیار به شهرستان در سال ۱۳۸۶ نیز ذکر شده است (ص.ص ۳ و ۱۱). همچنین در کتاب‌هایی که به بیان ویژگی‌های بومی یک منطقه می‌پردازند، استفاده از گنجینه‌های استانی قابل استنادتر و ارزشمند است. زیرا این افراد مطلع در بافتار فرهنگی - اجتماعی آن خطه زیست کرده و همزمان مراحل علمی را نیز پیموده‌اند و ادراک بهتری از داده‌ها دارند و استفاده از این اطلاعات در کنار سایر منابع و در نهایت ارائه تحلیل صحیحی بر اساس گزارش‌های اعلام شده، می‌تواند مفید واقع شود.

در همان صفحه ۱۰۸ چنین نگاشته شده: «در تعریف خشت بهتر بود برای پربارتر شدن متن از منابع معتبرتری استفاده شود. برای ارجاع دهی این قسمت، به جای «(احیایی، ۱۳۸۷: سخنرانی)» بهتر بود از مقاله چاپ شده آن: (احیایی و قانی، ۱۳۸۹) ... استفاده می‌شد»

به نظر می‌رسد بهتر بود نویسنده مطلب، برای پربارتر شدن متن و استفاده از منابع معتبرتر، به جای ارجاع دهی به مقاله چاپ شده خود، به مطالب دست اول سایر نویسندگان ارجاع می‌دادند. چرا که یکی از موارد مورد تاکید در نوشتن نقد، رعایت اصل بی طرفی است.

این در حالی است که مطلب چاپ شده در کتاب نیز از آقای احیایی و ایشان می‌باشد که در فهرست منابع نیز به طور کامل درج شده است. در ضمن، کتاب اینجانب پس از انجام مراحل اداری، در تاریخ ۸۹/۷/۳ از دانشکده برای انتشارات دانشگاه ارسال شده و مقاله مورد اشاره نویسنده مطلب در اواخر پاییز ۱۳۸۹ چاپ شده، هنگامی که روند بررسی این کتاب، مدتی پیش

آغاز شده بوده است.

- در همان صفحه ذکر شده: «برخی از ارجاعات... مانند: قربان پور دشتکی در فهرست منابع وجود ندارند. «که صحیح می‌باشد و ذکر آن جای سپاس و اصلاح دارد.

- در صفحه ۱۰۸ آمده: «در بیشتر متن کتاب... ارجاعات... بعضاً از یک منبع تکرار شده است؛ به عنوان مثال، کل ص. ۱ و ۲ از پایان نامه کارشناسی (یزدان پناه، ۱۳۸۶: ۵)».

فصلنامه نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۲۴۹

بر اساس طرح صفحه‌آرایی این کتاب، حدود یک سوم از صفحه ۱ سفید می‌باشد. سپس مطالبی از یزدان پناه، سینایی و قربان پور دشتکی در صفحات ۱ و ۲ چاپ شده است. لذا استفاده از عبارت «کل» ارائه اطلاعات نادرست بوده و می‌تواند مصداق تخلف پژوهشی باشد. متأسفانه این نوع واژه‌پردازی تا حدودی در عباراتی چون: «در بیشتر متن کتاب» نیز مشاهده می‌شود که موجبات ایجاد شک و شبهه برای خواننده بی‌طرف را فراهم می‌کند.

- در صفحه ۱۰۹ نوشته شده: «تصاویر هیچ مأخذی ندارند.» که به نظر می‌رسد بر اساس دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی، مصداق ارائه اطلاعات نادرست باشد. زیرا علاوه بر زیرنویسی مختصر در پایین کل تصاویر، بر اساس شیوه مورد تایید انتشارات دانشگاه شهرکرد، اطلاعات کامل در فهرست تصاویر که ۷ صفحه از ابتدای کتاب را به خود اختصاص داده، ارائه شده‌اند. - در همان صفحه آمده است که «تصویر ۹۰ و ۹۵ از بایگانی عکس سازمان صنایع دستی، میراث فرهنگی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری هستند و باید این امانت‌داری رعایت می‌شد».

اطلاعات کامل تصاویر مذکور در فهرست تصاویر با ذکر کامل نام سازمان صنایع دستی، میراث فرهنگی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری ذکر و رعایت امانت شده است.

لذا در جمله مندرج در نقد، به نظر می‌رسد، نگارنده محترم، نویسنده کتاب را به عدم امانت‌داری متهم کرده است که با توجه به نادرست بودن اطلاعات ارائه شده، می‌تواند مصداق تخلف پژوهشی باشد. ضمن اینکه جمله مذکور دارای بار حقوقی نیز می‌باشد و نویسنده کتاب، حق پیگیری را برای خود محفوظ می‌دارد.

- در همان صفحه آمده است: «موارد چالش برانگیزی هستند که تنها در قالب چند جمله و بدون هیچ استنادی در متن کتاب مشاهده می‌شوند، به عنوان مثال در قسمت «پیشگفتار» اشاره شده: «منطقه چهارمحال و بختیاری در سرزمین شوش واقع شده...».

از آنجایی که رویکرد عام به خاص یا جزء به کل در این گونه نوشتارها

استفاده می شود، بهتر بود هنگامی که مطلب قبلی از صفحه ۹۵ - ۹۰ ارائه شده، این روند ادامه می یافت.

نکته بعدی این است که در تقسیمات کشوری دوران معاصر نیز شوش در استان خوزستان که همسایه استان چهارمحال و بختیاری است، واقع شده و در کتاب، قلمرو بختیاری که شوش هم جزئی از آن می باشد، معرفی شده است. در ادامه و در مورد طرح مسئله «ارائه مطالب بدون هیچ استنادی» درباره اطلاق صفت «هند کوچک» به استان چهارمحال و بختیاری؛ به عرض می رساند: این مطلب در گیومه قرار گرفته و در پایان مطلب، منبع آن - (قربان پور دشتکی، ۱۳۸۴) - ارائه گردیده است.

در همان صفحه، نوشته شده: «در پیشینه تاریخی نظریه های زیادی بدون ارائه هیچ رفرنس معتبری ارائه شده است؛ به عنوان مثال: از ۸ تا ۹ هزار سال پیش ...»؛ که به عرض می رساند شیوه ارجاع دهی برای بیان منبع رعایت شده است.

در سطور بعدی و ذیل مبحث ارائه مطالب بدون استناد، نمونه هایی آورده شده که باید گفت این موارد یافته های علمی نگارنده کتاب بوده که با همان هدف اقدام به نگارش مطلب برای انتقال پیام خود به خوانندگان نموده است.

نمونه های دیگری از این دست که ذیل عنوان ارائه مطالب بدون استناد آورده شده عبارت است از: «گلیم ها متأثر از عشایر بلوردی و قرمزی فیروز آباد و فارس هستند» که این مطلب درباره گلیم بافی در شهرستان بروجن توسط عشایر قشقای بوده و ماحصل تحقیقات نگارنده در مواردی چون: طرح پژوهشی انجام شده برای دانشگاه شهرکرد با عنوان «گبه های خشتی عشایر فارس» که چکیده آن نیز در مجموعه مقالات دومین همایش ملی هنر و فرهنگ عشایر ایران در سال ۱۳۸۸ از سوی فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسید، می باشد.

در مورد مطلب مندرج درباره «نقش و نماد بز در سفالینه های کهن» و ارتباط آن با دست بافته ها نیز مطالعات قبلی بیان می شوند:

مقاله چاپ شده در مجموعه مقالات نخستین همایش ملی هنر و فرهنگ عشایر ایران با عنوان: «بررسی نقوش مشترک در گلیم بافته های استان چهارمحال و بختیاری و سفالینه های شوش»؛ که در سال ۱۳۸۷ توسط فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران برگزار شد و به صورت سخنرانی توسط نگارنده حاضر ارائه گردید؛ و مقاله ای با عنوان: «جام شوش، جامی پر رمز و راز»؛ که به صورت مشترک نوشته شده و در مجله هنرهای زیبا (شماره ۴۳، پاییز ۱۳۸۹) به چاپ رسیده داشت.

به دنبال مبحث حاضر، این مطلب ذکر شده که «... این نقش را می‌توان در نقش مهرهای کشف شده از کاوش‌های شهر سوخته سیستان که در موزه اورینتال آرتز ایتالیا موجود است مشاهده کرد»؛ منبع تصویر مذکور (تصویر ۱۴۲) در فهرست تصاویر، «نگارنده» قید شده و نشان دهندهٔ ارائه مطالب دست اول است.

- در صفحه ۱۱۰، در مورد ارزآوری دست‌بافته‌ها، مطالب و دلایلی بیان شده تا این نتیجه حاصل شود که: «چندان منطقی به نظر نمی‌رسد که دست‌بافته‌های گلیمی یا امثالهم تولید شوند تا ارزآوری و اشتغال را ایجاد کنند».

فصلنامهٔ نقد کتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شمارهٔ ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۲۵۱

به نظر می‌رسد مطالب این بخش با مطالب مندرج در خط ۶ تا ۱۱ مقدمه تناقض دارد و شاید علت آن، استفاده از مطالب مندرج در پیشگفتار کتاب است که در مقدمه مطلب مندرج در فصلنامه، بدون ذکر منبع عیناً تکرار شده بود. البته اینجانب همچنان بر مطلبی که در این زمینه در کتاب خود نگاشته‌ام اعتقاد راسخ دارم.

- در صفحه ۱۱۰ آمده: «در جدول ۲ (ص. ۸۰)، اشاره شده که برخی تولیدات مانند نمکدان و تاچه به ندرت یا کاملاً تولید می‌شوند که این خلاف واقعیت است.»

همانگونه که مشاهده می‌شود در جدول مذکور، وضعیت تولید نمکدان، «به ندرت تولید می‌شود» و وضعیت تولید تاچه، «تولید نمی‌شود» ذکر شده است.

- در همان صفحه پیشنهاداتی برای دسته‌بندی نقوش ارائه شده که با توجه به هدفی که نگارنده دنبال می‌کرده و تأکید وی بر مساله «گلیم باف‌ها» و «کاربرد» آنها، بهترین دسته‌بندی ارائه شده است. بدیهی است نگارنده دیگری با رویکرد و هدف متفاوت، می‌تواند دسته‌بندی دیگری برای کار خود برگزیند.

- در صفحه ۱۱۱ چنین آمده است: «در راستای تقسیم‌بندی نقوش هم تاکنون در هر کتاب چاپ شده... گروه بندی نقوش به همین شیوه تکرار مکررات... صورت گرفته که چندان علمی نیست... اکثر نقوش دست‌بافته‌ها برگرفته از اعتقادات و آداب و رسوم است؛ به عنوان مثال، نقش آل باوری که زیر مجموعه نقوش هندسی گنجانده شده»...

در صفحه ۱۰۵ کتاب توضیحاتی درباره این نقش‌مایه، عقاید و باورها بیان شده است. توجه به وجوه نمادین و نشانه‌شناسی، اعتقادات، باورها و ... در توضیح بیشتر نقش‌مایه‌ها مد نظر بوده است.

در ادامه نقد مذکور آمده: «نقش‌مایه خال نال که زیر مجموعه نقوش

انسان قرار داده شده است از نظر گروه‌بندی صحیح نیست». در صفحه ۹۹ که مبحث مربوط به نقش انسان ارائه شده، اصلاً مطلبی درباره «خال نال» وجود ندارد و متأسفانه اطلاعات نادرستی توسط نگارنده نقد ارائه شده و نویسنده مطلب، خود در صفحه ۱۰۶ که به معرفی فصل پنجم می‌پردازد و کار بازنویسی مطالب این بخش را دارد، نام نقش «خال نال» را در بخش (د) اشیاء ذکر کرده است.

- در صفحه ۱۱۱ نویسنده مقاله توضیحاتی درباره قالی یلمه داده که بخش اعظمی از آنها که مورد نیاز کتاب بوده در پی‌نوشت شماره ۲۵ صفحه ۱۲ کتاب ذکر شده است.

در همان صفحه، نوشته شده که: الف) «نویسنده محترم، باید به این نکته توجه می‌کردند که در مناطقی که دست‌بافته‌های گلیمی بافته می‌شوند با توجه به تکنیک بافت و فرهنگ بومی، اصطلاحات کاربردی و شناخته شده، متفاوت هستند که اهل فن از تفاوت واژه‌ها مطلع‌اند». موارد مذکور، به طور کامل در صفحات ۴۷ تا ۴۹ کتاب توضیح داده شده‌اند.

ب) «در کتاب حاضر از تمام اصطلاحاتی که حتی به منطقه چهارمحال و بختیاری مربوط نمی‌شود، نام برده شده است». با توجه به روند کل به جزء، سیر بررسی از جهان و ایران، به استان و مناطق مختلف آن مد نظر بوده و این مسئله یکی از نقاط قوت کتاب حاضر می‌باشد.

- در صفحه ۱۱۲ و در ادامه مطالب بالا، چنین نوشته شده است: «در گذشته و حتی اکنون در نزد عشایر بختیاری، هیچگاه به «سرانداز» عنوان «گلیم» اطلاق نمی‌شود و بالعکس. این خطا در مناطق شهری... و در بین افراد غیر کاردان، صرف نظر از اینکه این دو بافته هم از نظر ظاهری و هم تکنیک بافت با هم تفاوت دارند و به علت عدم شناخت فنی و تکنیکی پیش می‌آید... بیان می‌شود.»

پس از مبحث گلیم، تکنیک‌های مختلف بافت آن که به ساده و پیچ باف و... بیان شده‌اند و سپس به صراحت عنوان شده: «بافندگان... از شیوه بافت ساده و بافندگان... از شیوه پیچ باف استفاده می‌کنند. این شیوه را در استان، «رندی» یا «سوزنی» یا «سرانداز» می‌گویند».

لازم به ذکر است در فصل سوم نیز «شیوه‌های بافت گلیم» بیان شده‌اند. همانگونه که در عنوان درج شده بر روی جلد کتاب مشهود است، کلیه «گلیم‌باف‌ها» یعنی آن دسته از دست‌بافته‌هایی که در بافتشان از شیوه «گلیم‌بافی» استفاده شده، مورد توجه واقع شده‌اند، نه تنها «گلیم‌ها» و در صفحه ۴۷ کتاب نوشته شده: «بر خلاف آنچه که در حال حاضر واژه

«گلیم»؛ زیرانداز را در اذهان تداعی می‌کند، بسیاری از گلیم‌باف‌های دیگر که مصارف و کاربردهای متنوعی دارند نیز موجودند که اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرند».

با تمام این تفاسیر انتظار می‌رفت در انتخاب واژگان به کار رفته در نقد، دقت بیشتری صورت می‌گرفت و جای تأسف است که پس از استناد به مطالب کتاب، عبارت «افراد غیر کاردان» برای استعمال کنندگان واژه‌های مذکور به کار گرفته شده و حرمت جایگاه علمی دست‌اندرکاران نشر کتاب مدنظر قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد سبک و سیاق عبارت‌پردازی‌ها در متن مقاله، حکایت از تخریب شخصیت و وجهه اشخاص داشته باشد که این نکته بر خلاف بند ۱۳ بخش محتوای شیوه‌نامه جدید تهیه فصلنامه‌های نقد می‌باشد که صراحتاً اعلام می‌کند: ضروری است اخلاق نقد در مقاله رعایت شود و مقاله باید به نقد نوشته بپردازد نه نقد نویسنده.

در همان صفحه نوشته شده: «در تعریف چنته و... می‌گفتند» این مطالب طبق چه سندی ارائه شده‌اند؟

معمولاً در زمینه هنرهای بومی، منابع مکتوبی وجود ندارد و یکی از ارزش‌های کار نیز همین مستندنگاری از هنرهای در حال زوال بوده، این قبیل موارد، داده‌هایی هستند که از طریق مصاحبه و مشاهده به صورت میدانی گردآوری شده‌اند و در فهرست منابع، بخش مصاحبه‌ها نیز این نکته ذکر شده است.

- «در قدیم زن‌های خوانین را بی‌بی می‌گفتند» (آهنجیده، ۱۳۷۸: ۳۳۵).

- در همان صفحه آمده است: «تصویر ۲۰۶ نقش‌مایه گرگ دو دمه از نقوش کرمانج است» که ضمن تشکر از بیان نام آن متذکر می‌شود که در همان صفحه توضیحات لازم ارائه شده و تنها تصویر آن نقش‌مایه ارائه شده. البته همانگونه که سیالیت واژه‌ها در زبان وجود دارد، در هنرها و نقش‌مایه‌ها نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال «قرائن نشان می‌دهد که کتابخانه شاه طهماسب، معدن طرح‌های تزئینی برای قالی‌ها و... بوده است... کتاب‌های مصوری با زیبایی شگفت‌انگیز پدید آوردند و طرح‌های خود را به هنرمندان رشته‌های دیگر انتقال دادند. همچنین از آثار هنرمندان پرآوازه نسخه‌برداری می‌شد و در دسترس هنرمندان شیراز و شهرهای دیگر قرار می‌گرفت. بدین‌سان شیوه هنری حاکم در کتابخانه شاه طهماسب به مراکز دیگر نیز هنرمندانشان برای بازار تجاری و مشتری‌های غیر درباری کار می‌کردند راه می‌یافت» (کنبی، ۱۳۸۶: ۶۴).

- در صفحه ۱۱۲ آمده: «در نقشه استان... می‌بایست مناطق بافت یا تولید انواع دست‌بافته‌ها مشخص می‌شد تا خواننده بداند این دست‌بافته‌ها

مربوط به کدام مناطق هستند».

در مورد ارائه اطلاعات درباره محل تولید دست‌بافته‌ها، ضمن توضیح در خلال مباحث کتاب، در جدول شماره ۲ (مشخصات دست‌بافته‌ها و چگونگی وضعیت تولید) مندرج در صفحه ۸۰ ستونی با عنوان «محل بافت» و در جدول شماره ۳ (بررسی نقوش دست‌بافته‌ها) مندرج در صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۳، اطلاعات مذکور در ستونی به نام «مکان» بیان شده‌اند.

- در همان صفحه نوشته شده: «این کار، باید از حالت پایان‌نامه خارج و سپس با تحقیقات بیشتر و اساسی‌تری به صورت کتاب در می‌آمد». اگرچه این مطالب، در قالب کتاب بیان شده‌اند، یادآور می‌شود از آغاز تا تکمیل آن ۱۹ سال زمان صرف شده و در این خلال، بررسی‌ها و اصلاحات متعددی بر روی آن صورت گرفته است. اگر چه نگارنده معتقد است کتاب حاضر نیز مانند هر کتاب دیگری خالی از ایراد نیست و نگارش آن، سر آغاز یک راه است، نه مهری بر پایان آن.

- در همان صفحه آمده است: «بسیاری از مطالب کتاب با واقعیت همسویی ندارد و این امر، خود باعث انتقال و جابجایی مطالب نادرست و لطمه به اصالت برخی از دست‌بافته‌ها می‌گردد.»

با توجه به انجام داورهای علمی متعدد از سوی: معاونت محترم پژوهشی دانشگاه برای صدور مجوز چاپ کتاب، اخذ تأییدیه از سوی کارشناسان هنرهای سنتی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری **کشور**، انتخاب کتاب مذکور به عنوان **مرجع** از سوی کمیته بررسی و انتخاب کتاب اداره کل آفرینش‌های ادبی و هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان **کشور** و...؛ این اظهار نظر صحت ندارد و به کاربردن عبارات، «بسیاری» و «مطالب نادرست»، غیر منصفانه بوده و به نظر می‌رسد مصداق «ارائه اطلاعات نادرست» باشد.

در ادامه نوشته شده: «چه بسا که نقش‌مایه قشقایی، ممکن است به نام نقش‌مایه بختیاری یا بر عکس، معرفی شده و در اذهان قرار گیرد.»

در بخش معرفی استان، علاوه بر اینکه بخش چهارم‌حال به طور کامل همراه با شهرستان‌ها، روستاها و ... بیان شده‌اند، قلمروی بختیاری نیز به طور مجزا معرفی شده و چنانچه خواننده‌ای بادقت و از ابتدا مطالب را مطالعه نماید، هرگز اشتباهی رخ نخواهد داد. در مواردی نیز چند نوع گویش در مورد یک نقش‌مایه بیان شده است، مانند «انگشت خمیده»، «کرمک»، «دندان موشی»، «چله چنگ» و بیان تفاوت در اجرای نقش «مهرانه» در میان بختیاری‌ها و عشایر قشقایی ساکن نقنه.

۲۸- در صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ آمده: «برخی نقش‌مایه‌ها... مربوط به

دست‌بافته‌های گلیمی استان چهارمحال و بختیاری نیستند و در سایر هنرها به خصوص فرش استان، این نقوش هرگز مشاهده نشده و نمی‌شوند». تلاش شده در کتاب، نقوشی که قطعیت خاستگاه‌شان برای استان مسجل شده بیان شوند و گلیم زیرانداز نیز نوعی فرش می‌باشد. چنانچه منظور نگارنده نقد از «فرش»، «قالی» باشد؛ می‌توان گفت: نقوش قالی می‌توانند یک منبع از هزاران منبع طرح و نقش در هنر ایرانی - اسلامی باشند و لزوماً قالی استان نمی‌تواند تنها منبع نقوش سایر دست‌بافته‌ها باشد. زیرا از نظر زمانی، گلیم‌بافی بر قالی‌بافی مقدم بوده و تفاوت در تکنیک بافت و نحوه تولید دست‌بافته‌های گوناگون، موجب ایجاد تفاوت در خلق نقش نیز می‌شود. ضمن اینکه سیالیت و جابجایی نقوش، همواره وجود داشته و دست‌بافته‌های گلیمی استان چهارمحال و بختیاری نیز از این امر مستثنی نیستند. بخش اندکی از زمینه‌های جابجایی نقوش و ... چنین بیان شده است: «جمعیت‌های بسیار از لرها به ترکان پیوسته‌اند و از عرب‌ها به فارس‌ها و بسا عشایر کوچ‌رو که یکجانشین شده‌اند و بسیار دختران روستایی که به زنی مردان ایلپاتی رفته‌اند و به تبع همه اینها فراخ‌تر شدن مداوم دامنه تنوع و پراکندگی سنت‌های بافندگی، از اسلوب بافت تا نقش‌پردازی و رنگ آمیزی» (پرهام، ۱۳۷۰: ۱۹) است. پرهام در جای دیگر درباره زمینه ورود نقوش از سایر منابع به دست‌بافته‌های فارس چنین می‌نویسد: «بدیهی است که با آمدن طرح‌ها و نقش و نگارهای تازه به فارس، همراه با کوچ ایلات و عشایر غیر بومی و دست به دست گشتن فرآورده‌های صنعتی و هنری دستی از فرش و پارچه گرفته تا سفال و فلز - نقش‌مایه‌های دیگری بر این اندوخته سنتی افزوده شده و پاره‌ای از نقش‌مایه‌های کهن نیز دستخوش تطور و تحول گردیده و از آمیزش کهنه و نونگارها و طرح‌های جدید پدیدار شده است» (پرهام، ۱۳۷۰: ۵۹).

- در صفحه ۱۱۳ چنین نوشته شده است: «... به نقوشی مانند خورشید آریایی یا چلیپا، سواستیکا یا مهرانه ... اشاره شده که در نزد عشایر بختیاری، چنین نام و مفهومی ندارند و چه بسا بافندگان با چنین نام‌هایی حتی آشنایی نداشته باشند».

در حین جمع‌آوری اطلاعات برای این کتاب، متأسفانه بسیاری از داده‌ها از بین رفته و به فراموشی سپرده شده بود و بسیاری از بافندگان و مردم محلی نام نقوش را یا نمی‌دانستند یا فراموش کرده بودند و در برخی موارد، از اصطلاح «گل» برای آنها استفاده می‌کردند که واژه‌ای عام برای «نقش و نقش‌مایه» بود و نمی‌توانست منتقل‌کننده اطلاعات دقیق باشد. به همین دلیل مواردی استثنایی که نام محلی آنها یافت نشد، با نام اصلی معرفی

شده تا حداقل گامی در جهت ثبت تصویری نقش مایه برداشته شود. چرا که تصویر خود نقش مایه، بیان کننده اصالت و قدمتش می باشد. ریشه یابی نقوش در فرایند کارهای علمی باعث می شود برخی تفاوتها که به مرور زمان در نامهای نقوش ایجاد شده مانند «نقش چهار علی» که مطابقتی با اصل نقش و فلسفه آن نداشت، شناسایی و در اختیار سایرین قرار گیرند. لازم به ذکر است این مسئله تنها در مورد نقش مایه های دست بافته های استان چهارمحال و بختیاری صدق نمی کند و این رویه در دست بافته های فارس نیز مشاهده می شود، چنانچه پرهام در این زمینه می گوید: «از جهت سهولت تفهیم و تفاهم، هرگاه یک نگاره معین اسامی مختلف داشته، نام عام و متداول را برگزیده ام مانند «گل هشت پر» و آنجا که نام خاصی نبوده، نامی که متناسب و گویا باشد قرار داده ام، مانند «گردونه خورشید» که با همه فراوانی و پراکندگی کاربرد کسی نام آن را نمی داند و برخی بافندگان آن را «گل» مطلق می نامند و برخی دیگر «گل ترنجی» (پرهام: ۱۳۷۰: ۱۹).

بنابراین به نظر می رسد حفظ نقش مایه ها و بیان فلسفه پیدایش آنها و نامیدنشان با نامهای اصلی از طریق مستندنگاری، نسبت به حذف آنها به واسطه عدم دستیابی به نام محلی، در اولویت بوده و می تواند گامی در جهت جلوگیری از نابودی بقیه اطلاعات باشد.

- در بخش بعدی مطالب مندرج در صفحه ۱۱۳ ذکر شده: «اگر برخی نقوش، به اشتباه برای منطقه ای معرفی شوند، اصالت منطقه ای دست بافته، زیر سؤال خواهد رفت» و سپس مثالی از نام یک نقش مایه آورده شده است. همانطور که ذکر شد برخی از نقوش ممکن است نامهای متعددی داشته باشند که مثالهایی در این زمینه در بخش های قبلی ارائه شد.

- در پایان صفحه ۱۱۳ درباره نقش «گاپیت» نظر ارائه شده توسط نویسنده نقد «قابل قبول تر» از تعریف ارائه شده در کتاب بیان شده است.

- در صفحه ۹۴ کتاب، نظر بافندگان «سرخون» درباره نام و فلسفه این نقش بیان شده است.

- در صفحه ۱۱۴ در بخش سخن پایانی چنین نگاشته شده: «نباید فرهنگ را از برجسته ترین هنر... که شامل بسیاری از دست بافته هاست، جدا دانست». هنر، خود بخشی از فرهنگ است. مؤید این نکته، تعریف ارائه شده از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ذیل واژه فرهنگ است که چنین آورده: «[باستان شناسی، جامعه شناسی] مجموعه عادات و رفتارهایی که در یک جامعه انسانی عمدتاً از طریق فرایندهای اجتماعی و نه فرایندهای زیستی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود و در نمادها، باورها، هنر، مهارت ها، آداب و رسوم آن جامعه انعکاس می یابد» (www.vajehyab.com). بنابراین یادآور

می‌شود؛ این کتاب، تلاشی در جهت حفظ فرهنگ بومی و در نتیجه فرهنگ ملی بوده است و این نوع نگاه در سراسر کار موج می‌زند. از آداب و رسوم و اعتقادات مربوط به رنگرزی گرفته تا بخش‌هایی که به معرفی نقوش پرداخته؛ نقوشی مانند: آل باوری، چهار تیه و... یا آن‌هایی که به دلایل خاص بر روی برخی دست‌بافته‌ها هستند مانند: نقش‌مایه چلیپای روی جوال یا نقش‌مایه نمکدان روی برخی از تاجچه‌ها؛ یا اینکه در برخی موارد بنا به دلایل خاص از نقش استفاده نمی‌شود مانند: برخی سفره‌ها و... این‌ها نمونه‌های اندکی از مواردی هستند که در کتاب ذکر شده‌اند. همچنین با توجه به رده‌بندی کتاب در بخش گردآوری، مشخص است که در آن نه بعد معناشناختی صرف مد نظر بوده و نه بعد زیباشناختی صرف. بلکه همانگونه که مطرح شد، سعی شده مطالب جمع‌آوری شده، به صورت توصیفی ارائه و اقدام به مستندنگاری شود.

فصلنامه نقدکتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

۲۵۷

نتیجه‌گیری

در پایان از خوانندگان محترم به خاطر اطاله کلام و نگارش این مطالب، با ظاهر «نقد گونه» پوزش می‌طلبم چرا که نگارنده اصلاً منتقد نبوده و تخصصی در این زمینه ندارم و تنها برای روشن شدن نکات مبهم مطلب نگارش شده در فصلنامه وزین نقد کتاب هنر، اقدام به نوشتن مطالب حاضر نمودم و چنانچه مواردی بیان شد، صرفاً با انگیزه تبیین بیشتر و رفع ابهامات و دفاع از اصالت و صحت عمل در نگارش کتاب مورد نقد بوده است. به نظر می‌رسد توجه به مقاله نگارش شده توسط دکتر پریسا شاد قزوینی برای هر شخص حقیقی و حقوقی که در این وادی به ویژه در حوزه هنر، گام می‌گذارد؛ ضروری باشد. چرا که از نظر وی این حوزه علمی در ایران پیشینه علمی چندان معتبر و کارایی نداشته و هر کس با هر اندازه شناخت و سواد، خود را محق می‌داند که در این حیطة داد سخن دهد و معضل آن گاه بیشتر رخ می‌نماید که نقدهای کم بهره علمی به عنوان نقدهای معتبر و علمی رخ بنماید و پژوهشگران این وادی را در مباحثی کاملاً سطحی باقی نگه دارد. وی در ادامه ویژگی‌های نقاد را بر می‌شمارد و وظیفه او را آگاهی بخشی به جامعه، بالا بردن شعور، درک فرهنگی و ظرافت‌های هنری کشور می‌داند. امید است با توجه به اصول علمی نقد و عنایت به آئین‌نامه‌های صادره از سوی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری کشور، بتوان با نگارش نقدهای منصفانه، راهی به سوی بالندگی، رشد و شکوفایی علمی کشور گشود.

پی‌نوشت

۱. در فرهنگ فشرده زبان فارسی ذیل واژه ملت چنین آمده است: ... مجموعه افراد یک کشور (مشیری: ۱۳۸۲: ۹۱۶).
۲. در تعریف واژه قوم چنین آمده است: گروه مردم، خویشاوند ج: اقوام. قوم‌شناسی شعبه‌ای از مردم‌شناسی است که اصول رشد و تکامل و اختلاف‌های نژادی انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد (مشیری: ۱۳۸۲: ۷۱۷).
۳. تبدیل به سال شمسی از تاریخ قید شده در پی‌نوشت صفحه ۱۱۴ نقد مذکور.

فصلنامه نقدکتاب

ادبیات و هنر

سال دوم، شماره ۷ و ۸
پاییز و زمستان ۱۳۹۸

منابع

- آهنجیده، اسفندیار. (۱۳۸۶). *چهارمحال و بختیاری و تمدن دیرینه آن*. چ سوم. شهرکرد: آهنجیده.
- شاد قزوینی، پریسا. (۱۳۸۸). «آسیب‌شناسی نقد هنر در جامعه معاصر ایران». کتاب ماه هنر. ش ۱۳۷. ص ۹-۴.
- قانی، افسانه. (۱۳۹۵). «مروری بر کتاب نگرشی بر گلیم بافها در استان چهارمحال و بختیاری». فصلنامه نقد کتاب هنر. ش ۱۲. ص ۱۰۳-۱۱۴.
- مشیری، مهشید. (۱۳۸۲). *فرهنگ فشرده زبان فارسی*. چ ششم. تهران: نشر البرز.

www.Vajehyab.com